

صفحه ۱۰۸۲ ( ۲۱۵۹ ) عالمگیر بادشاه

بدرجه شهادت رسیدند و ایام محاصره بامتناد کشید فائده بروی کار نیامد بعده که حقیقت ضائع شدن مردم که ناموافقیت آب و هوای آن ضلع علاوه آن گردیده بود بعرض رسید حکم برخاستن دایر خان شرف و زرد یانت \*

درین حال از راه حق پرستی و عدالت گستری حکم فرمودند که در حضور و شهرها مفادی نمایند که هرکه بفرمانه پادشاه طلب و دعوی شرعی داشته باشد حاضر گشته بوکیل پادشاهی دهی رجوع نماید بعد اثبات حق خود را بستاند و فرمودند وکیل شرعی از طرف آن پادشاه دادگر برای جواب خلق الله که دست رس برسدین حضور نداشته باشد در حضور و بلاں دور و نزدیک مقرر نمایند و در همه صوبجات وکیل شرعی تعیین گردیدند - دیگر در همان ایام حکم صادر گردید که مسلمانان که باهم ملاقات نمایند بسلام شرعی سلام علیک اکتفا نموده بدستور کفره دست بر سر نگذارند و حکام نیز باطائفه انام و مردم خاص و عام همین سلوک شرعی دارند - و نیز فرمان بتمام صوبه داران و حکام صوبجات صادر فرمودند که صوبه داران و تعلقه داران پیدشکاران و دیوانیان هندو را برطرف نموده مسلمانان مقرر نمایند و دیوانیان امر فرمودند که کروری محالات خالصه مسلمان می نموده باشند - بعده که این خبر از حضور انتشار یافت از اتفاقات دران روزها محمد حسن نام پسر حاجی زاهد ملک التجار بندر صورت و پسر پیرجی بهوره که او نیز از عمده تجار بندر مذکور بود از تعدی نیاث الدین خان متصدی بندر مبارک مذکور بطریق استغاثه بحضور رسیده بودند

از آنکه در ایام شورش حبس المول صاحب قران ثانی محمد مراد بخش در احمدآباد مکه و خطبه بنام خود خوانده بود چنانچه بگزارش آمد خواجه شهباز را برای تحسین و قلعه بندر صورت تعیین نموده بود و خواجه شهباز بعد تحسین قلعه تجار بندر صورت را جمع ساخته ده لک روپیه بطریق قرض طلب می نمود حاجی زاهد و پیرجی بهوره عرض همه تجار بندر صورت پنج لک روپیه بطریق قرض داده تمسک بمهر محمد مراد بخش حاصل کرده بودند و خواجه شهباز آن مبلغ را بخرج زیاده همچنان اشرافی نقد در سرکار داخل ساخته بود و متصدیان محمد مراد بخش اشرافیهای بابت بندر صورت را در صندوقها مر بهر موجود داشتند تا محمد مراد بخش دستگیر گردید و از جمله خزانه او صندوقهای مذکور که بالای آن بابت تجار بندر صورت نوشته بودند چنان سر بسته بجنس داخل خزانه سرکار گردیده بود درینوقت محمد محسن بعد شنیدن حکم عدالت پیرجی پادشاه اصالة و وکالة از طرف پیرجی بهوره معرفت محمد علی خان خاندان که در خدمت خاندان قریب و اعتبار تمام داشت التماس نوشته داد که چون از راه فضل و عدل چنین حکم صادر شده و مبلغ کذا حق مایان در سرکار واجب الاداست لهذا عرض رساندن آن واجب گردید - فرمودند که باثبات رسانده بماند - محمد علی خان که مر جی او بود عرض نمود که التماس دارم موافق ضابطه دیوانی بثبوت رساند یا شرعا اثبات نماید حکم شد در هر دو صورت که بثبوت رسد حق او عطا خواهم نمود بعد از آن محمد محسن به پشت گرمی و مدد توجه محمد علی خان روایت

سنه ۱۰۸۲ ( ۲۵۱ ) عالمگیر پادشاه

از روی فتاوی عالمگیری که در همان ایام بموجب حکم از مدت هفتاد و هشت سال فضل و علمای شهر و دارالخلافه در تالیف آن جهد فراوان بکار برده بنام نامی با تمام رسانده محمی بقنادای عالمگیری ساخته بودند روایت مفتی به نوشته آورده بدین مضمون گذرانند که در صورتیکه متروکه میت را یکی از وارثان او متصرف شده باشد ادای وجه دین میت بر او واجب و لازم است و فرد دیگر بموجب داخله خزانه بمهر ارباب المال و ارباب التجاریل بتفصیل آنکه پنج لک روپیه را اشرافی منجمه زر صندوقهای اموال محمد مراد بخش بقید بابت قرض حاجی زاهد و پیرجی تجار بذر صورت بضبط در آمده از نظر گذشت - بعد مطالعه و تاویل قبل از آنکه جواب باصواب وحی بیان بدین باب بزبان مبارک جاری گردن محمد محمد هر دو نعمت برداشته عرض نمود که مطلب فدوی آن بود که حق بند ها موافق التماس که نمودیم بران حضرت ظاهر گردن این مبلغ را نثار آن پادشاه دین پرور عدالت گستر نمودیم آن خسرو معدلت امام رو بمحمد علی خان نموده فرمودند محمد محمد زر حق بما بخشید بگا بسپ و فیل و خلعت بدو مرحمت شد و غیاث الدین خان را از بندر صورت تغیر ساخته طلب حضور فرمودند - اما محمد علی خان ازین فضولی محمد محمد که می بایست بصلاح مرئی نذر نمودن پنج لک روپیه بعد اثبات بعرض میرماند بیدماغ گفته در خانه از روی زجر بندو گفت که چنین مقدمه را که بچنان تلاش نزد پادشاه بر گزینی نشانده باشم بدین اضطراب که ازین مصلحت

عالمگیر پادشاه

( ۲۵۲ )

سنه ۱۰۸۲

نیز میدی که عوض آن برای تو کاری از معافی مشور و غیر ذلالت  
 میصاحتم که ازان آبروی دائمی تو و اولاد تو حاصل میشد عرض نمودن  
 خلاف رای صائب بود - اگرچه سوای آن بیادشاهان دعوی حق  
 خود نمودن و بایببات رساندن و گرفتن زر معلوم - اما ازان سال وکیل  
 شرعی از طرف پادشاه عالمگیر در هر شهر و صوبه و اطراف مقرر  
 شد که در محکمه همراه قاضی می نشستند باشد و این بدعت استعمار  
 یانمت - و بر طرف نمودن هند از پیشکاری حکام نیز بسبب عدم  
 سیاست پیش نرفت مگر از بعضی بلاد چندگاه کروری هند  
 بر طرف شدند و بجای آنها مسلمانان مقرر گشتند بعد چنان قرار  
 یافت که از جمله پیشکاران دفتر دیوانی و بخشیان سرکار یک پیشکار  
 مسلمان و یک هندو مقرر می نموده باشند \*

دیگر از سوانحی که دران سال روداد بخی و وزیدن و فساد فرنگ  
 فقیران مستغنی امت تفصیل این اجمال آنکه گروهی از فقیران  
 هند مشهور بستغنی که مندیبه نیز زبان زد بودند و قریب چهار پنج  
 هزار خانه دار اطراف پرگنه نرنول و میوات میباشند و آن مندیبه  
 اگرچه بلباس فقیران زیست می نمایند اما بیشتر کسب و پیشه آنها  
 زراعت و تجارت بدستور تجارت پیشکار کم مایه امت و در طریق  
 ملت خود می خواهند بمرتبه نیک نام که ترجمه لفظ ستغنی  
 باشد زیست نمایند که در اخذ مال حرام حوای کسب حال  
 اقدام نمی نمایند اما اگر کسی خواهد بر آنها تعدی و ظلم بدعوی  
 شجاعت و حکومت نماید متحمل آن نیستند و اکثر با یراق  
 و اسلحه میباشند در ایامی که پادشاه از حسن ابدال مراجعت

نموده بودند روزی یکی از آنها را که نزدیک قصبه نازنول زراعت  
 میدنمود با پیاده که نگاهبانی خرمس می نماید گفت و گوی سخت  
 بمیلان آمد و از ضرب چوب دست آن پیاده سر آن ستمانی  
 شکست جمعی ازان گروه بران پیاده انبوه نموده چنان زدند که  
 بصورت صدمت ساختند این خبر که بشقدار رسید جمعی از پیاده ها برای  
 گرفتن و آوردن آنجماعه تعیین نمود ستمانی بمیدان فراهم آمده  
 با کمان شقدار بجنگ پیش آمدند و چند نفر را زخمی ساخته  
 و غالب آمده براق همه را کشیده گرفتند و هر ساعت بر جمعیت  
 و غلبه آن گروه می انورد تا آنکه کار طلب خان فوجدار نازنول  
 خبر یافته سوار و پیاده بسیار برای امداد شقدار و تنبیه و گرفتن  
 آنها تعیین نمود با جمعیت فوجدار نیز مقابله نموده جمعی را  
 کشته و زخمی ساخته هزیمت دادند و کار بجائی کشید که فوجدار  
 بنگاهداشت سوار و پیاده و گرد آوری کومک زمینداران پرداخته با  
 تمامی فوج سابق و نرنگاهداشت و مدد زمینداران اطراف سوار شده  
 بمقابله و محاربه آنها رفت و جمع کثیر بکشتن داده کاری ساخته  
 رو بفرار آورد چنانچه آخر کار که تفصیل آن طول کلام دارد بعد  
 مقاتله و محاربه که مکرر رودان فوجدار گشته گردید و قصبه نازنول  
 بتصرف آنها در آمد و بگرد آوری محصول دیهات نواح و نشانیدن  
 تهنه خود پرداختند بعد از آنکه پادشاه داخل دار الخلافت شدند و  
 حقیقت فساد و آشوب آن جماعه بعرض رسید و فوجها از حضور  
 تعیین گردید هر فوجی که مقابل میرسید بغارت و تاراج می رفت  
 از آنکه شهرت تمام یافته بود که بآنها تیغ و تیر و تفنگ اصلا کار نمی

شود و هر تیر و گولگ تفنگ که از آن طرف بر فوج پادشاهی میرسید  
در حد کس را از پا در می آورد و بدین سبب آنها را بسحر و جادو  
منسوب می نمودند و کلمات چند که عقل از قبول آن در تحیر بود  
در ماده آن جماعه زبان زد خاص و عام گردید و شهرت تمام گرفت  
که امپ جادو از چوب ساخته زن را بران حوار می نمایند که مثل  
امپ جاندار پیش قدم هر اول آنهاست و کار بجائی کشید که  
راجهای نامدار و امرای کارزار دیده با فوجهای سنگین مقابل  
آن گروه تعیین شدند و آن جماعه باستقبال مبادرت نموده شانزده  
هفته کرده دار الخلافت رسیدند و افواج پادشاهی جرأت پیش  
رفتن و اقدام بر مقابله و مقاتله آنها نمی نمودند و زمینداران  
اطراف و بعضی راجپوتان کم حوصله فرصت وقت را غنیمت دانسته  
هر از اطاعت پیچیده و دست از مالگذاری کشیده قدم جرأت  
بشوخی پیش گذاشتند و نائرها فساد روز بروز زیاد شعله ور میگرددند  
و کار بدین حد منجر گردید که پادشاه خیمه بیرون زدن فرمودند  
و دعا و نقشا بدست مبارک نوشته میفرمودند که بر نشان و علم  
درخته رو بروی فوج آن بدستگاران ببرند آخر بعضی تمام که از راجه  
بهن سنگ و حامد خان پسر مرتضی خان و دیگر جمعی از امرای  
جانباز تردد و متمانه بظهور آمد چندین هزار آنها کشته شدند و بقیه  
السیف رو بفرار آوردند و دفع آن آشوب گردید و گرد فتنه فرو نشست چون  
از شورش کفار نیچار که همچو شمی آن گروه بدکردار زمینداران عمدت  
اطراف هر از اطاعت پیچیده بودند باعث برهم خوردگی صوبه اجمیر  
و نواح اکبر آباد گشته بود و حکم خیمه بیرون زدن فرموده بودند باران

سنه ۱۰۸۲

( ۲۵۵ )

عالمگیر پادشاه

زینارث درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره که درین ضمن تنبیه بعضی از راجهپوتان - سرکش نیز مرکوز خاطر عاظر بود گویج سمت اجمیر مقرر فرمودند - و حکم جهان مطاع عالم مطایع شرف نفاذ یافت که برای مذکور ساختن کفار و تفریق مطیع الامام از دار الحرب جزیه از هندود بگیرند و اخذ آن بکل صوابجات صادر گردید - بعد انتشار این خبر تمام هندود دار الخانات اطراف زیاده از شمار لکها فراهم گردیدند زبر جهر که گذار دریا آمده باظهار ضعف نالی التماس معافی آن می نمودند و خلک مکان متوجه فریاد آنها نمی شدند تا آنکه روزی پادشاه بسلامت جمعه تشریف می آوردند از در قلعه مبارک تا مسجد جامع آنقدر هندود فراهم آمده بقصد استغاثه سر راه خلک مکان گرفتند و از دحام نمودند که راه تروند مردم معدود گردید و صرافان و بزرگان و کل کاسبان از راه بازار و جمیع اهل حرفه شهر ترک کسب و پیشه نموده بمرتبده مابین راه جمع آمدند که بعد سوار شدن پادشاه با وجود فرمودن اهتمام از روی زجر که سرودست و پای جمعی شکست رسیدن سواری خاص تا مسجد متعذر گردید و هر لحظه بر کثرت و ازدحام آن گروه بد فرجام می افزود معافی سواری استاده نموده آخر فرمودند که فیلان پر شکوه و شان سواری در مقابل آن گروه روانه سازند و چندی کشته و با مال فیلان و اسبان گشتند بدین دستور چند روز هنگام اجتماع عام و استغاثه هندود بود آخرتس بادای جزیه دادند \*

و درین حال جمله الملک امده خان را برای بزد و بعث

مقدمات مالی دکن مقرر کردند چون سابق مراتب ماهی مخصوص

عالمگیر پادشاه ( ۲۵۶ )

محلہ ۱۸۴

بعرض ازان و صوبہ داران دکن عطا می شد مہامی و نیل و سربلیج مرصع مرحمت نموده مرخص فرمودند - میرزا قوام الدین کہ از برادران خلیفہ سلطان و از سلسلہ پادشاہ زادہای ماژندران ہون بعدہ کہ ماژندران بتسخیر شاہ ایران در آمد شاہ عباس با خلیفہ سلطان نصبت نموده وزیر خود مانت چوں میدان برادران موافقت نشد میرزا قوام الدین خان رو بہندوستان آورده شرف اندوز ملازمت گردید ابتدا چہار ہزاری دو ہزار حوار نموده بدطای خطاب و عنایت انواع اسباب امارت و علم و نقارہ معتخر ساختند بعد چند گاہ ہزاری ہزار حوار اضافہ عطا فرمودہ اول صوبہ کشمیر بعدہ صوبہ دار دار السلطنت لاہور نمودند - ازانکہ دران ایام بموجب رعایت و اعانت خلد مکان در امور شرعی قضات استقلال زیاد داشتند علی اکبر نام از مردم پورب کہ قاضی لاہور شدہ ہون با صوبہ داران ملوک ہمچشمی می نمود و قوام الدین خان کہ بعد از داخل شدن لاہور بر حقیقت قاضی اطلاع یافت ازینکہ او را نیز نظر بر حسب و نسب خود کہ مادہ فضیلت ضمیمہ آن داشت تحمل ملوک با قاضی نبود از ابتدا میان صوبہ دار و قاضی ناموافقت بمیان آمد و ہردو در پی خفت و اہانت ہم دیگر بودند و براہنمائی صاحبان و ہمدستان ناعاقبت اندیش و بر ہمزبان بد اندیش کہ اصلاً اندیشہ سائل کار بخاطر راہ نمیدہند سررشتہ اختیار خود داری طرفین از دست رفت و میان ہردو گفتگوی خشونت آمیز بدین حد کشید و نائرہ پرخاش بمرتبہ شعلہ زر گردید کہ ہردو شکایت ہم دیگر بحضور نوشتند و قبل از رسیدن جواب قوام الدین خان




سنه ۱۰۸۲ هـ ( ۱۶۷۱ ) عالمگیر بادشاه  
 بشهرت رسیدن حکم حضور نظام الدین نام عرف میروزا بیگ کوتوال  
 شهر را فرمود که جمعیت همراه برده قاضی را بحقیقت کشیده بیارد و قاضی  
 علی اکبر از شاییدن خبر مذکور به بندوبست استحکام در دیوار  
 و پام خانگی خود پرداخت بعد بلند گردیدن صدای دار و گیر قاضی  
 با خواهرزاده خود و چند نفر دیگر کشته گردید و پسر قاضی زخمی  
 گشت - از آنکه مردم لاهور در چنین مقدمات باظهار جمعیت شرع  
 محمدی بهانه طلب اند بعد کشته شدن قاضی چندین هزار نفر  
 از نضلا و جهلا و پانندها و جمیع اهل حرفه تراهم آورده بر صوبه دار  
 و کوتوال هجوم آوردند و چنان کار بر قوام الدین خان و نظام الدین  
 تنگ نمودند که ترسد مردم آنها در رسته و بازار متعذر گردید بعده  
 که حقیقت بعرض پادشاه عدالت امام رسید قوام الدین خان را  
 از صوبه داری تغیر نموده بنام پادشاه زاده محمد اعظم حکم  
 فرمودند و نیابت آن بقاطب الدین خان مقرر گردید چون خود  
 متوجه مهم رانا بودند و لطف الله خان را مصالح و کلب میدانستند  
 عجله حکم بنام حفیظ الله خان برادر لطف الله خان که باستعداد  
 ظاهری و باطنی آراسته بود و فوجداری جنوب که از لاهور مسافت  
 قریب دارد داشت صادر گردید که خود را بنیابت برادر بلاهور  
 رسانده کوتوال را مقید ساخته بعد تحقیق وقوع مقدمه بانواع  
 خفت حواله وارث قاضی نماید که بقصاص رساند - و صوبه دار را  
 همراه گرز برداران که برای آوردن او تعیین گردیده اند روانه حضور سازد  
 بعد ورود حکم حفیظ الله خان در اخفای آن احتیاط نموده خود را  
 بلاهور رساند و یکدیو جماعه دار فهمیده کار را نزد کوتوال فرستاده پندبیر

عدم اقبالی حکم پیغام طلب از نمود بعده که کوتوال طوعا و کرها آمده جاسر شد حقیقت الله خان بعد تحقیق کوتوال را موافق حکم شرع روانه وارثان قاضی نمود که بقصاص رسانند چون بر قوام الدین خان نیز مردم لاهور هجوم زیاد آورده بودند سلامت بر آمدن او متعذر بود بدو پیغام نمود که بموجب حکم رفتن شما بحضور ضرور و بسبب غلو و هجوم مدعیان و انبوهی مردم عام از راه شهر و بازار سلامت بر آمدن متعذر لهذا مصلحت درین امر است که از راه دریا خفیه در پالکی پرده دار بر آمده روانه حضور گردن بدین دستور اوزا روانه درگاه معالی ساخت - بعده که بحضور رسید پسر قاضی باتفاق جمع کثیر مدعی خون پدر گردید - فرمودند که بشرع رجوع نمایند اگرچه وارثان قاضی بسیار بر سر شدت بودند و نمیگذاشتند که قوام الدین خان وکیل از طرف خود برای جواب دعوی نماید و بر پالکی و اسب سوار گشته بمحکمہ آید و در پی خفت آن گرفتار سر پنجه بلا بودند اما از آنکه خود قوام الدین خان بهره تمام از فضیلت داشت و قاضی شیخ الاسلام که طریقه نیک نفسی و خداترسی او نسبت بقضات دیگر زمانه بتجربہ راهت نمی آید حکم بر اثبات خون در حق او نمی نمود بنابراین مدت مقدمه در کشاکش بود آخر چون ایام اجل موعود او رسید و مرض جسمانی علاوه غم و الم روحانی گردید بآنحالت نیز بمحکمہ می آورند تا ازین تنگنای سرای فانی درگذشت •

• بیت •

خلاف زای سلطان زای چمن

لیخون خویش باید دست شستن

چنین قبل از آنکه مقدمه قوام الدین خان روزدهند خبر فوت راجه جسونت که در کابل کرمکی گذاشته بودند بعرض رسیدند بود بنده ظاهر گردید که بعد فوت راجه معتقدان جهالت کیش همراه او هر دو پسر خود سال راجه را که در آخر عمر همان دو فرزند با اسم اجیت سنگه و دلتهمن داشت مع رانیها همراه گرفته بی آنکه انتظار حکم حضور گشته اند یا دستک و رضای صوبه دار حاصل نمایند روانه حضور شدند.  که بمعبر آنک رسیدند و میر بجر بعلمت عدم دستک مانع آمد با او پیرخاش پیش آمده کار بفساد و کشتن و زخمی ساختن میربحر و جمعی رسانده بصر پنجگی عبور نمودند - بعد از آنکه نزدیک دار الخلافت رسیدند از آنکه از اداهلی خارج سابق جسونت غبار ملل در خاطر مبارک جا گرفته بود و این شوخی راجپوتیه علاوه آن گردید فرمودند که نزدیک شهر طرف پاره پله فرود آزند و کوتوال را مامور ساختند که مردم خود را با جمعی از منصبداران و متعین توپخانه اطراف خیمه‌های وابستگان راجه چوکی نشانده بطریق نظر بلند نگاه دارند - چند روز که بران گذشت جمعی از راجپوتان همراه آنها رخصت وطن خواستند بعد عرض رفتن آنها را قرین مصلحت دانسته ماذون ساختند دران مابین راجپوتیه در طفل موافق عمر پسرهای راجه بهمرسانده با چند کنیز که آنها را بلباس رانیها مقطع ساخته با احتیاط تمام که انقشای راز نشود در خیمه نگاهداشته رانیها را لباس مردانه پوشانده وقت شب سوار نموده دو عمده نوکر راجه را با جمعی از راجپوتان چلن پل با خود گرفته بطریق ایلغار راه وطن اختیار نمودند و یک دو سردار معتقد

سالگیر پادشاه ( ۲۹۰ ) سنه ۸۳۳ هـ

را با فوج شایسته تهر پیشه جانباز که اگر زود خبر یابند و قصد تعاقب نمایند شرط جانفشانی بتقدیم رسانده یک دو پهر سواره توانند گردید نزد خیمه پسرهای جعلی راجه نگاه داشتند بعد دو سه پاس که باختلاف صدق و کذب حقیقت بعرض رسید و مردم صدق معتمدان برای تحقیق تعیین نمودند مکرر معروض گردید که <sup>را</sup> مع پسران هستند حکم شد که همه وابستگهای راجه را اندرون قلعه آرند راجپوتان جهالت کیش باتفاق آن کنیزان که بدستور مردان جلالت پیشه آنها نیز بجنگ پیش آمدند و صیفا را سپر بلا ساخته بلا گردان نام و ناموس راجه گشته شرط آندوریت بتقدیم رسانده بصیاری بقتل رسیدند و جمعی راه فرار اختیار نمودند - هرچند که رفتن رانیا بنبوت نه پیوست اما مزاج بعضی اهل غرض که خواستند حمن ترند و عدم غفلت خود بر کرمی نشانند در اثبات گذاشته برفتن پسران بمرتبه مصر بودند که رای میر وزیر بردستگیر گردیدن پسران راجه قرار گرفت و فوج پادشاهی تا بیست کورمی دار اختلاف تعاقب نموده بر راجپوتان نرسیده مراجعت نمودند و هر دو طفل بخادمان محل سپردند و هر دو را حجله نشینان سراچه عصمت بفرزندی برداشتند و آن هر دو پسر را که راجپوتان بدر برده بودند مدتها مطعون بآن می نمودند که برای اثبات نعل جصونت شهرت داده اند تا که رانای چتر با اجیت سنگه نسبت نه نمود این شبهه از دل نخلد مکن بر طرف نشد \*

توجه خلد مکان عالمگیر بادشاه طرف اجمیر

و جودپور بقصد تنبیه راجپوتان سرکش آن ضلع

بسیب انتشار اخبار فساد انگیز راجپوتان اوائل ذی الحجه سال  
بیست و دو جلوس بقصد گوشمال آن طائفه ضال رایست ظفر و انبال  
طرف اجمیر بر افراشتند امانت خان خوانی را که سابق دیوان  
لاهور بود دیوان دکن نمودند - از جمله متصدیان که متدین و پنهانی  
باشد و خیرخواهی و کم آزادی خلق و رفاه حال رعایا را بر تزیاد آبرو  
و ترقی خود در گرد آوری مال پادشاه رجحان دهد و در عالم  
حکومت ضرر مالی و جانی باحدی نرساند کمتر مثل او دیده و  
شنیده شد - هر جا دیوان می شد عمال و زمینداران مطالبه دار  
سرکار که از مدت در قید بودند و کار بعضی نزدیک بهلاک  
شده بود آن نیک عاقبت نظر برینکه آخر آنها در حبس هلاک  
خواهند گردید و برای پادشاه و دیوانیان بجز مظلمه و بدنامی  
چیزی دیگر عائد نخواهد شد بر ذمه هر کدام که بیست هزار و  
سی هزار روپیه طلب بود سه هزار و دوهزار بوعده فقط مشخص نموده  
خلاص می نمود چنانچه ابتداء در دیوانی لاهور از نوشته واقعه نگاران  
نقصان درنگ روپیه بعرض پادشاه رسید خلاف مرضی بظهور آمد  
بعده که از عرضداشت امانت خان حقیقت مفصل معروض گردید  
مستحسن انتقاد بانی احوال و طریقه زیست آن نیک خصال بر  
مجلس بذکر خواهد در آمد \*

فرمان تهدید آمیز برای قبول جزیه و بر آوردن فرزندان  
نامشخص راجه جهونت از تعلقه مرحد جود پور برانای چنور

عالمگیر پادشاه ( ۲۹۲ ) سنه ۱۰۸۹  
 صادر فرمودند بعد رسیدن دارالخیر اجمیر و زیارت خواجه معین  
 الدین چشتی قدس سره حکم تعیین انواع دریا امواج برای  
 تاخت و تاراج معمورهای تعلقه جودپور و دیگر پرگنات راجپوتان  
 سرکش فرمودند - رانا تان مقاومت نیاورده و کلاهی معتبر زبان دان  
 را مع پیشکشهای لائق و عرضه داشت مشتمل بر اظهار اطاعت  
 و تجزیه بجزای نمودن در سه پرگنه عرض زر جزیره از ملک خود  
 و عدم اعانت فرزندان جسونت بکمال عجز و التماس عفو تقصیرات  
 گذشته نزد مقربان حضور روانه ساخت بنابر آن خان جهان بهادر  
 را برای باقی و بند و بخت آن ضایع گذاشته خود باز بدار الخلافت  
 مراجعت فرمودند - و ایام توجه باجمیر و معارفت زیاده از هفت ماه  
 و بیست روز نکشید - اما از آنکه باز معروض گردید که رانای کم  
 حوصله یاردیگر طریقه عصیان و خلاف عهد و قرار شعار خود ساخته  
 و خان جهان بهادر بفسق واقعی نتوانست پرداخت لهذا آتش غضب  
 سلطانی بار دیگر شعله ور گردید و او اخر همان سال بقصد گوشمال و  
 تادیب رانا و دیگر راجپوتان بد مآل عنان توجه طرف اجمیر معطوف  
 داشتند و فرمان بنام پادشاه زاده محمد معظم صادر شد که از دکن  
 خود را باجین رسانده چشم بر راه حکم باشد و حکم طلب پادشاه زاده  
 محمد اعظم که در بنگاله بود بطریق ایلغار نیز شرف صدور یافت -  
 بعده که نزدیک اجمیر مضرب خیام واقع شد پادشاه زاده محمد  
 اکبر را برای تنبیه و تادیب رانا با لشکر قاهره مقرر فرموده شاه  
 قلیخان را بغطای امانه و خطاب تهور خان مفتخر ساخته با جمعی  
 دیگر از امرای کارطلب هراول پادشاه زاده فرمودند رانا از استماع

آن اودیپور را که حاکم نشین او بود ویران ساخته با مال و عیال خود و جسونت و رعایا رو بجهال و درهائی دشوار گذار آورد پادشاه زاده نیز مامور گردید که با بسیاری از بهادران کوه نورد شیر نبرد که در حضور کمتر کسی از امرا و روشناسان مانده بود داخل درها شده در استیصال کفار کوشد و چندی از دلادران کارزار دیده را برای تاخت و پامال ساختن ملک و زراعت رانا تعیین کردند بعد که خبر رسیدن پادشاه زاده محمد معظم باجین رسید حکم بنام پادشاه زاده صادر گردید که بر تالاب انا ساگر تعلقه رانا که از سواد اجمبر هشتاد گزوه فاصله داشت فرود آید و لشکر خود را اطراف تعیین نماید که هر جا اثر آبادی یا بناک زیر سم اسپان بهادران هامون نورد کوه نبرد پامال سازند درینولا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد اعظم بموجب حکم چهار ماه راه را در کمتر از یکماه طی نموده جدیداً با فوج جنگی خود را رسانده فرمودند که بکوهستان و درهائی قاصد رانا و تعلقه را تهوران در آمده بقتل و تاراج و اسیر نمودن راجپوتان پردازد و فوج تعیین نماید تا نگذارند که رسد غله بمنگ رانای تبه کار و کفار اطراف رسد و زراعت بعمل آید اما قریب بعصت و پنج هزار سوار راتهور تعلقه جسونت و دیگر راجپوتان بمدد رانا فراهم آمده بمقابل افواج پادشاهی شوخی زیاده نموده شرط جانبازی بتقدیم رساندند و تاخت بر گهی و رسد غله مینمودند چنانچه چند هزار سوار پادشاهی را طرف درهائی قلب کشیده اطراف فرو گرفته سوار و پیاده بی شمار را مفقود الاثر ساختند لیکن آخر مغلوب فوج اسلام گردیدند و با وجود آنکه راجپوتیهای جهالت کیش سر راهی درها

گرفته بودند و گاه گاه از کوهها برآمده غافل بر سر لشکر پادشاه زاده  
 شبنم میزدند لشکر پادشاهی خصوصاً تهر و خان با تهر پیشگام دیگر داد  
 جلالت داده به تنبیه آن جماعت میگردید و در خرابی ملک و مساز  
 نمودن بتخانها و عمارات عالی و قطع اشجار نمودار باغات و اسیر  
 نمودن زن و مرزندان کفار که بغار و مغاکهای قلب پناه برده بودند خود را  
 معافی نمیداشتند - فرمان بنام محمد امین خان صوبه دار احمد آباد  
 نیز صادر فرمودند که با افواج خود آمده مابین تعلقه سرحد راجپوتیه  
 و احمد آباد استقامت ورزد و هر جا خبر و اثر راجپوتان یابد  
 باستیصال آنها پردازد - خان جهان بهادر کوکلتاش را بدستور سابق  
 صوبه دار دکن فرموده رخصت نموده برای تسخیر قلعه سالیر که  
 بتصرف غنیم درآمده بود تاکید فرمودند بعده که کار برانا و  
 معارضان او تنگ گردید و نام و نشان غله نایاب گشته و کشت و کار زراعت  
 متعذر گردید رانا و راجپوتیه را تهر ب فکر تزویر و تدبیر تازه افتاد اول  
 پناه پادشاه زاده محمد معظم آورده خواستند شفیح جرائم خود  
 سازند و یا ببعی ورزیدن راهنمایی نموده رفیق خویش گردانند  
 پادشاه زاده گوش بر حرف آنها ننموده و نواب بانجی یعنی والد  
 پادشاه زاده نیز بران اطلاع یافته زبان به بند و نصائح کشاده مانع آمد  
 که در هیچ باب با امداد و معارفت و شفاعت راجپوتان خود را آشنا  
 نسازد و کالی رانا را نزد خود راه ندهد بعده که ازان طرف  
 مایوس شدند پادشاه زاده محمد اکبر نظر بر تقاضای ایام  
 شباب و راهنمایی احباب همدم او رجوع آورده زبانی درگا داس  
 که از راجپوتان چرب زبان حرف گفته می شد آنقدر افسون و



افسانه خواندند و امیدوار رفاهت چهل هزار سوار راجپوت  
جرار و مدد خزانه نا معدود ساخته چندان باغ سبز نمودند که دل  
پادشاه زاده را فریفتند و بعضی همراهان بد عاقبت نیز بدین  
مصلحت همداستان شدند و پادشاه زاده نا تجربه کار را از راه  
بردند و بنده اضای سن و طمع خام بدام انسون راجپوتان بد کردار  
گرفتار گردیدند .

با بد منشین و باش بیگانه او در دام افتی اگر خوبی دانه از  
تیر از راه راستی کمان را کج دیدی که چگونه جست از خانه او  
چون ابتداء بوی شهرت این خبر بیادشاه زاده محمد معظم رسیده  
بود درین باب بمحمد اکبر که با او یکا گونه صحبت نیز داشت  
در کلام نصیحت آمیز نوشت و بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت  
مشمول بر اشاره بدین مضمون نمود که از مکر و غدیر کفار که در فکر  
انغوی شاه زاده نا آزموده کارند غافل نباید بود . از آنکه خاک مکن  
از طرف محمد اکبر وسواس نداشتند و برای پادشاه زاده محمد معظم  
در حسن ابدال ازین مقوله بدلاسی بر زبانها شهرت یافته بود و راجپوتان  
کادرین ماده ابتداء بیادشاه زاده مهین پیغام نموده بودند این خبر  
سامعه افروز پادشاه گشته بود نوشته محمد معظم را در حق محمد اکبر  
محض افترا دانسته در جواب نوشتند که هذا بهتان عظیم حق  
سبحانه و تعالی شمارا همیشه بصراط مستقیم رهبری نماید و از  
آلودگی سخن شنوی بد خواهان محفوظ دارن . بعد از آنکه اخفای این  
راز بمه مبدل گردید و خبر صلیح شدن سی هزار راجپوت بسرداری  
در گاداس و غیره خیمه بخیمه نقل نقل هر برنا و پیر گشت و

خبر جلوس محمد اکبر بر تخت و سکه زدن او و تهور خان و  
 هفت هزاری نمودن و مخاطب بامیر الامرا ساختن همچنان  
 مجاهد خان و دیگر نوکران عمده همراه را که بعضی مجبور گردیده  
 مصلحت قبول نمودند افسانه‌های نمایان داده بجدب قلوب همه  
 پرداختن و بقصد فاسد متوجه طرف پادشاه گشتن شهرت تمام  
 یافت. چون دران ایام جمیع افواج برای تنبیه کفار برفاقت  
 محمد اکبر تعیین شده بود و سواي اسد خان و بهره مند خان که با  
 جمعی از مردم معدود در رکاب مانده بودند و امیری نامی  
 مانده بود و تمام فوج حضور با خواجه سرايان و اهل  
 دفتر به قصد هشتصد سوار نمیرسید تزلزل تمام در لشکرا راه یافت  
 و غریب هنگامه برپا گردید. فرمان بدستخط خاص برای پادشاه  
 زاده محمد معظم به بالغه تمام که بلا توقف مع تمام فوج بطریق  
 ایلغار خود را بحضور رساند صادر گردید. و پادشاه زاده بعد ورود  
 حکم لکه و لحظه تاخیر جائز نداشته متوجه خدمت پدر بزرگوار  
 گردید - بهیرو خدمه محل را همانجا بحفاظ حقیقی سپرده نه ده روزه  
 راه را بطریق ایلغار طی نموده در دو سه روز خود را مع شاه زاده  
 معز الدین و محمد عظیم رساند - از آنکه دران حالت که محمد  
 معظم یا نه ده هزار سوار رسید از غلغله جهان آشوب فوج محمد  
 اکبر که با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله نزدیک رسیده بود هیچ  
 احدی از مردم لشکر امید نجات ازان بلیه نداشت باظهار  
 بعضی هواخواهان از طرف محمد معظم نیز در عالم احتیاط و  
 در دور بینی و سواس بخاطر پادشاه زاده یافت بنابر تقاضای

عالمگیر پادشاه

وقت فرمودند که روی توپخانه رکاب طرف لشکر محمد معظم نمایند و پادشاه زاده پیغام نمودند که لشکر را همانجا گذاشته خود را با هر دو پسر جریده نزد ما رساند - پادشاه زاده اطاعت حکم نموده دستهای خود را بسته بخدمت پدر عالیقدر جریده رسید - قبل از رسیدن پادشاه زاده چون بسبب بند و بست راچبوتار، خبر لشکر پادشاه زاده محمد اکبر واقعی نمیرسید شهاب الدین پسر قاری خان بهادر که اثر جوهر رشادت و شجاعت از جبین خال او پیدا بود برای آوردن خبر تحقیق از لشکر محمد اکبر بطریق قراولی تعیین فرمودند - آن شهسوار معرکه جلالت همین که روز بفرج محمد اکبر آوردن مجاهد خان برادر شهاب الدین که همراه محمد اکبر مجبور گردیده بود بتقاضای وقت و مصلحت رفاهت اختیار نموده در انتظار قابوی برآمدن بود از نزدیک رسیدن شهاب الدین برادر خود خبر یافته بخدمت محمد اکبر انعام نمود که اگر حکم شود خود را به برادر رسانده استمالت نموده با خود بیارم بعد سرخص گشتن آنچه از نقد و جنس توانست با خود برداشته باقی اسباب همانجا انداخته خود را برادر رساند و هر دو باتفاق بخدمت پادشاه رسیدند - در حالتی که از انتشار اخبار مختلفه طبع مبارک نهایت مکدر بود خبر رسیدن هر دو برادر معروض گردید و نسیم فرح و خوشوقتی بر دل کنورت اثر خلک مکان وزید و بسجده مراد که از خانه زادن معتبر حاضر بود فرمودند که شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب بشهاب الدین خان نموده تعلیم بفرماید و از زبانی مجاهد خان که او نیز مورد عنایات بیگران گردید بر حقیقت لشکر و تعداد موافق و منافی مجبور و غیر مجبور

که درین ضمن مردم روشناس دیگر شروع بآمدن حضور نمودند مطلع گردیدند - و نیز بعرض رسید که بعد بر آمدن سجاد خان از لشکر محمد اکبر خلیل دران فوج افتاد - بعد خواجه مکارم که از ملازمان معتبر سلطان محمد معظم بود خود را مقابل قراولان محمد اکبر رسانده بعد دست بازی که میان فریقین روداد و خواجه مکارم زخم برداشته دو سینه آن طرف را زخمی ساخته آمده خبر رسانید که تهور خان هر اول فوج با چند نفر معدود اراده حضور از فوج خود جدا گشته و نزدیک رسیده - تا آنکه خبر نزدیک رسیدن او بگللال باری معروض گردید - فرمودند که یراق وا نموده ملازمت نماید تهور خان دروا نمودن یراق تعلل ورزید پادشاه زاده محمد معظم اشاره بر کشتن آن برگشته بخت نمود - درین ضمن یکی از مقربان بعرض رسانید که تهور خان باظهار تهوری و اراده فاسد برخست و مصلحت و فرموده محمد اکبر خود را رسانیده - پادشاه از شنیدن آن چون شعله آتش برآشفته شمشیر بدست گرفته فرمودند که مانع نیامده با اسلحه آمدن دهند - درین حالت یکی از سزاولان و خدمت دست بر سینۀ آن اجل رسیده زده بخت مانع آمد - تهور خان طپانچه بر روی او زده برگشت دران حالت پای او بطناب بند گردید و او بر افتاد از چهار طرف صدای بزن و یکش بلند گشت و از اطراف بر سر او ریخته گشته مر او را بریدند - اگر چه بعد کشته شدن از زیر جامه او زره بر آمد اما در باب اصل اراده او روایت مختلف شد یکدیگر مسموع گردیده اما از زبانی خواجه مکارم که بعد بجهان نثار خان مخاطب گشته بود از معمران کهن سال گفته می شد راقم حروف

شنیده که تهور خان بموجب نوشته عنایت خان که دیوار  
و خسراو میشد از روی ارادت باز گشت بدین بازگه از  
نظر بر حسن خدمت و عقیدت و غیرت خود در او نمود  
عذر آورد - بهر حال از خبر رسیدن تهور خان بحضور و کشته  
او تزلزل تمام در فوج محمد اکبر و میان راجپوتان عاقبت  
انداک و پای ثبات آنها از جا رفت - چندان از امرا و راجها  
حضور شدند و بسیاری رو بفرار گذاشتند - و میان مردم عام چه  
اشتهار یافت که پادشاه از روی تدبیر فرمان بمحمد اکبر داد  
و دران درج نمودند که اگرچه در باب اخذ قلوب و قرا  
آوری راجپوتیه چنانچه ارشاد شده بود بعمل آوردید  
تدبیر آن فرزند بظهور آمد اما اگر آنها را هر اول  
فرزادان را از هر دو طرف بوسه تیر می آوردین  
و چنان منصوبه بکار بردند که فرمان بچند  
و باعث تفرقه آن فرقه ضال بد سگال گردید  
راوی ثقه مسموع نگردیده - القصة با آن همعشیر  
محمد اکبر بقصد مقابله پادشاه ذوی نوسه  
ناشده و شمشیر از غلاف بر نیامده هزیه راه  
و تا که محمد اکبر از رو تافتن راجپوت  
در گاداس بد آساس و یکسای نفر دیگر معتد  
هزار سوار از جمله مردم قدیمی او بار مانند بودند  
بکار او آید با خود نیافت و سرشته تدبیر عقل و  
و دل باخته ناچار راه فرار اختیار نمود

پادشاه

( ۲۷۰ )

سنه ۱۰۹۰

عرض رسیدن مقربان حضور باتفاق پادشاه زاده محمد  
 داب نهایت فتح بجا آوردند و اکثر کارخانجات محمد  
 همراه او بود از جمله تاراج رفتن مانده بود بضبط پادشاهی  
 و پادشاه زاده محمد معظم برای تعاقب او مامور گردید -  
 محمد مراد ولد مرشد کلینخان را بخدمت واقعه نگاری کل دکن  
 و فرموده مرخص ساختند •

ذکر سوانح امیر بیست و سیوم عهد خلد مکان مطابق

سنه هزار و نود هجری

ملک سوانح که در صوبه دکن در سال بیست و سه جلوس  
 فقره بتحریر آورده بعد از ذکر باقی سوانح محمد  
 خواهد پرداخت خان جهان بهادر کوکلتاش  
 بنیاد اورنگ آباد موافق حکم بقصد تسخیر  
 ف غنیمت لثیم آمده بود خود را رسانده آنچه  
 ایام محاصره بتقدیم رساند و مردم را چپوتیه  
 مسلمانان زیاد بدرجه شهادت رسیدند اما  
 بعد چهار پنج ماه از پای قلعه برخاسته  
 ماند - از آنکه میوای جهندی با فوجی  
 ن می نمود خود کمتر برمی آمد •  
 بل همراه فوج سنگین در ایامی که خان زمان  
 برآمده ابتداء داخل ملکه خاندیس گشته  
 و که از جمله پنده و معمورهای مشهور آن  
 غهای کلی از جنس کرانه و اتمام قماش و مال

بندر سورت و دیگر از نگها دران قصبه موجود میباشد.  
 تاخت و تاراج نمود - بعده برگنه چوپیره و دیگر برگذات ،  
 سوخته طرف برگنه چالده که از قصبه‌های معمور پر از مال  
 تعلقه بالا گهات گفته میشد آذاره گردید - چون دران قصبه ح.  
 و معارف آگاه سید جان محمد که از درویشان واصل بالله صاحب  
 ریاضت و دعوت مسکنی داشت و هرگاه غنیمت رو بیان قصبه می  
 جمعی از سکنه آنجا با مال و عیال پناه بتکیه و مکان آن  
 والا قدر میبردند و از آفت کافران و خیم العاقبت محفوظ می  
 دران سال که اکثر مردم سایه دار با فعالیت نقد و جنس  
 واصل باحق آوردند مردم آن جهنمی اطلاع یافته پاس  
 منظور نداشته دست تعدی و تاراج بر آنها دراز نمود  
 امیر تیر ساختند بلکه دران حالت ممانعت  
 و توبیخ آن سید و منصوبان او دراز نمودند -  
 در دعوت نیز از جمله مشاهیر دکن بود و تو  
 حکم تیر اجل ناگهانی داشت متوجه قطع شد  
 گردید تا باجل طبیعی بدار البوار پیوسته  
 سال سیوا در فواج موتضی آباد بجهنم و ام  
 (کافر بجهنم زنت) مکرر اوراق یافته و از دو  
 و سنبها بیجایی پدر قائم گشت و کب کلس  
 همراه او آمده بود دیوان صاحب مدار خود  
 که او در حفظ ناموس رعایای تعلقه خویش  
 بخی که در تاراج قافلها مردم آزاری از برده.

مگر احتیاج تمام داشت و در پایش محافظت آبروی عورت  
 مردم و کلام الله که بامیری و تاراج می آوردند نهایت تاکید  
 و اگر خلاف مرضی او ظاهر میشد سیاست میفرمود پسر  
 مساو خلاف پدر در گردآوری زنان غیر قوم خود و دست اندازی بر ناموس  
 های مکنی که می ماند بدنامی تمام حاصل نمود و پدر او اگرچه  
 مروت و تاراج پرگنات و معمورهای مشهور کمی نمی نمود اما  
 خجسته بنیاد و برهانپور که پای تخت پادشاهان گفته می شدند  
 دست اندازی نمود اگر نوکران عمده از صلاح تخت هر دو شهر  
 بوند از راه دور بینی و عاقبت اندیشی مانع آمده میگفت  
 و تخت هر دو شهر نمودیم تقاضای غیرت عالمگیر پادشاه  
 و جانب متوجه شود باز خدا داد ستیز پادشاهان  
 بود که او بدار البرار پیوسته مدتها پسر نابکار او  
 می نسبت به پدر قدم جرأت پیش گذاشته  
 نیان برانرازد و بیستم ماه محرم سنه بیست و سه  
 هزار و نود و یک هجری که کاکرخان افغان دران  
 بنیابت خان زمان صوبه دار برهانپور بود و  
 سوار با خود نداشته با قریب بیست هزار  
 مد تخت اطراف صوبه هزار از سی و پنج  
 دران ایام بهمین دستور تخت می آوردند  
 که اصلا خبر آوارگی فوج کفار هیچ طرف  
 و کنون جلوریز بر سر بهادر پور که یلک زینم کرده  
 غنای معمور پر از مال واقع شده و صرافان و تجاران



سنه ۱۰۹۰ ( ۲۷۳ ) عالم

صاحب لکوک در آنجا می بودند و از جواهر و زر و افر و اق  
 هفت اقلیم و مال بیشمار همه بذا در لکها در هر دوگان موجود  
 آوردند و چنان بی خبر رسیدند اطراف بهادر پوره و هفده پوره نامی  
 را که برون حصار شهر پناه واقع شده بودند احاطه نمودند خصم  
 بهادر پوره چنان غافل تاخت آوردند و چنان بیخبر رسیدند که  
 دام و درمی از مال و متنفسی از اطفال و عیال و ناموس  
 نتوانست بود و کاکر خان و مردم شهر وقتی خبردار گشتند  
 شعلهای آتش سوختن پورهای مذکور با آسمان رسید  
 نائب صوبه که در خود طاقت بر آمدن و مقابله نم  
 محصور گردید و با استحکام دروازه ها و برج و باره بود  
 حسن پوره و شاه گنج و شاه جهان پوره و خرم  
 غیره هفده پوره نامی دیگر را که پر از مال مت  
 بودند و حکم وسط شهر دادند و در هر پوره لکها  
 مشهور موجود بود فرو گرفته دست بغارت  
 کشادند بعضی شرفای صاحب غیرت نام  
 خود نیز جنگ نموده بدرجه شهادت رسید  
 قضای آلهی در دادند و جمعی که متصل  
 بودند دست عیال و اطفال خود گرفته  
 در آن آشوب قیامت اندرون چار دیوار  
 پورجات مذکور را بخاطر جمعی بتاخت  
 خطیر که زیر زمین از مدتها مدفون بود  
 صاحب خانه هم خبر نداشتند بدست کفار

بقصد یورش نمودن و بلای حصار شهر پناه بر آمدن حملها  
 چون جمعی از منصبداران بر سر مورچال و دروازه و برج  
 از جلالت داده بدفع شرآن بدسکالن کوشیدند اندرون شهر پناه  
 بقصد در آمد و سوی زر سرخ و مفید طلا و نقره غیر مسکوک و  
 المصوغ واقمشه بیش قیمت که در فراهم آوردن و برداشتن آن از مال  
 واستغنی گردیدند متصرف نشدند از اقسام ظروف برنجی و مسی  
 و آلات و بل طایه و کرانه مثل قرنفل و نفل و فونل و دارچینی و  
 رخت مستعمل که ابتدای بتاراج فراهم آورده بودند آخر  
 مقرر ندانسته انداخته رفتند و بعد از آواره شدن آنها آنقدر  
 در بازار افتاده بود و سوزانده بودند که با حاطه تحریر راست  
 که از زبانی جاسوسان خبر انتشار فوج غنیم لنیم  
 نواح خجسته بنیان بخان جهان بهادر کوکلناس  
 لا توقف سوار شده سه چهار روزه راه را در یک شب  
 طی نموده خود را به کفل فردا پور سی و دو  
 تا بمسب عبور لشکر و آرام چهار پا سه چهار  
 ل مشهور جمعی که سوی ظن در حق خان  
 عالم داشتند وکیل منبها رجوع آورده مبلغ  
 بود که چهار پنج پانس در آنجا درنگ واقع  
 ه غنیم بعد از هزیمت از برهانپور بسبب  
 لب خان جهان بهادر بقلمهای نامی دور  
 و کبرساند ناچار راه قلعه سالیر تعلقه بکلانه که  
 غنیم و در تصرف آنها بود از راه برگشته مصطفی

آباد صرف چوپره اختیار نمود درینصورت لازم بود که بهادر از فرداپور به توقف طرف دست چپ مائل را، و چوپره پیش کرده سواره کفار گردد بالتماس وکیل غنیم لثیم رامی سلیم برآه راسعاً عیدال آباد روانه شد و غنیم از رسیدن این فرصت را غنیمت دانسته هرچه از نقد و جنس و طلا و نقره واقمشه توانست برداشت و جمعی از اسیران با خود گرسیدن خان جهان بهادر بجرهانیپور از راه چوپره بطریق ای چهار پنج روز بقلعه سالدیر رسید - فضلا و شرفا و مشایخ برهان مشتمل بر غلبه و تسلط کفار و بر باد رفتن مال و ناموس، آینه ترک نماز جمعه نمودن مع عرضه داشت - بعد عرض فرمان اعتراض آمیز مشتمل بر اشاره از برای تنبیه کفار دکن متوجه آن طرف میشویم بنا صادر فرمودند و مغضوب ساخته هرچه طومار افشانه که دران سالی خان جهان بهادر ارسال حضور، دستور سابق یک قلم نامنظور فرمودند و نظر بر پادشاه زاده محمد اکبر حکم پیشخانه بر آوردن طرف ذکر سوانح مال بیست و چهارم از جلوس پادشاه مطابق هفت هزار و نود یک پادشاه زاده محمد اکبر بعد هزیمت نمودن و فرار سوای سه صد چهار صد سوار از مردم قدیم و راجپور - و جمعیت با او نماند از جمله مردم اعیان قدیم از ضیاء الدین شجاعی با دوسه مردم نامی دیگر رفقت

همه مال و اسباب تجمل و خزانه و توپخانه بعد غارت  
 آن مائده مع یک پسر خورن مال با هم نیکو سیر و با دو  
 بتصرف پادشاه درآمد و یک پسر که بعد تمیز رسیده  
 بدست راجپوتیه ماند که با خود بردند و محمد اکبر  
 را به کار و بار خود گردیده نمودند که کجا رود و چه چاره  
 و نگاه بازاد شاه جهان آب و لاهور راه اجمیر پیش نهاد  
 چینی ساخت و نگاه بقصد ایران عنان اختیار از دست میداد  
 میدرفت فرجداران و زمینداران اطراف بموجب رسیدن  
 راه می گردیدند و پادشاه زاهد محمد معظم مامور  
 در باب محمد اکبر پردازن اما بروایت مشهور پادشاه زاده  
 کنی تعاقب او اغماض بکار برده عنان کشیده طی  
 نا آئنه محمد اکبر راه شارع لاهور و ملتان را گذاشته  
 ران از راه دشوار گذار و جبال ممت دکن مرحله پیمای  
 نامی تعلقه گذر اکبر پور بتفاوت هشت کروزه نزدیک  
 بن سنگه که در تعلقه میر بحری محرز سوانح بود  
 بهرحد تعلقه میر نورالله پسر میر میران قلعه دار  
 نکه مکرر فرمان و احکام بنام خان جهان بهادر  
 همه فرجداران باین مضمون رسیده بود که اکبر ابتر  
 برآرد سدره او گردیده تا ممکن زنده دستگیر نمایند  
 که خان جهان بهادر بموجب حکم بقصد دستگیر  
 اکبر بطریق ایلتار تعاقب نموده بتفاوت چهارده پانزده  
 را رساند اما بعد نزدیک رسیدن برای دستگیر نمودن اغماض

سنه ۱۰۹۱

نمود و این معنی از عرضه

بی محابا بود بعرض رسیدن و فرمان

آمیز بر تمام اخبار نویسان صادر گردید بعد از آنکه محمد

تعلقه راجه دیبی سنگه بندیده قلعه دار و فوجدار مله پیر رسید

دیبی سنگه فوج خود را برای سدره گردیدن و دستگیر نمودن محمد

تعیین نمود اما فوج وقتی رسید که محمد اکبر از سرحد بکلانه گذشته بود

و چند نفر راجه پوت که عقب مانده بودند آنها را مردم راجه بدلا ساورزبا

خوش مجبور و رام ساخته نزد دیبی سنگه آوردند و در

حالت که راجه از راجه پوتیه احوال محمد اکبر استفسار می نمود چه

دیگر راجه ندیده استین خون آنرا محمد اکبر را که بحسب حدت

بدن برآورده پودرش یکی از چپاهای خود انداخته بود و از

راجه چند سوار بر سر آن جدا کرده او را زخمی ساختند

آوردند تا تحقیق این

محمد اکبر رسانده اند

نمود القصة بعد از آنکه

بکلانه بتشویش ت

برهبری آنها ب

استقبال نموده

محاسنت دارد

محمد اکبر بر

سنه ۱۰۹۲

جلوس عالمگیر

هزار و نود و دو هجری

مال بیست و پنجم جلوس حضرت خلد مکن

تنبیه کفار دکن بشهرت تعاقب محمد اکبر متوجه دکن

نند و همه جا داد دهان و شکار کفان که پادشاه زاده در رکاب

بودند از گذر اکبر پور عبور نمودند چهاردهم شهر ذیقعده سنه مذکور

از اصرور برهانپور شده در دولت خانة قلعة ارکا نزول

کردند جهان بهادر صوبه دار و امین خان دیوان چهار

دکن با دیگر فوجداران عمده و متصدیان با نام و نشان بحضور

شرف اندوز ملازمت گردیدند و اکثر از نوکران نامی پنجپور

شاهی و مرهتہای صاحب فوج رو بدرگاہ پادشاه جهان پناه

دست اندوز ملازمت گماشتند کامیاب عطای خلعت و منصب

ار بلده و برگذات در ادای

همی پیش می آمدند

قدمان سرکش جنگ

استادزاده پادشاه

امانت و تحصیل

ار و پیاده همراه

زیه تکامل پیش

واقع است و دران

نی بخته میدهد

ف خانه پرید

سنه ۱۰۹۲ ( ۲۷۹ ) عالمگیر پادشاه  
 و آدم بسیار سوختند درین ضمن بعرض پادشاه رسید که در ته خانه  
 که زیر خوابگاه پادشاه واقع شده می کله ازوت است بعد از  
 بتحقیق آن پرداختند ظاهر شد که از مدت ابتدای جلوس که  
 پادشاه متوجه دار الخلافت گردیده بودند کلهای باروت را متصدیان  
 توپخانه و قلعه ارک در آنجا گذاشته بودند درین مدت از آنجا هر  
 نیارده بودند بعد عرض همه متصدیان توپخانه و قلعه ارک پامی  
 اعتراض آمدند و داروغه توپخانه و قلعه دار و داروغه عمارت و مشرف کام  
 خانجات و غیره هفت هشت نفر را منصب کم نموده فرمودند که اگر  
 جهانگیر پادشاه می بود همه متصدیان را در همین کلهای باروت  
 می پراند آری از وسعت خلق و دینداری که حضرت خلد مکن  
 اختیار نموده بودند کمال اعتراض او کمی نمودن منصب بود که آنهم  
 در اندک مدت بکار سازی و شفاعت بخشیان عظام بحال می شدند -  
 سه چهار ماه در دار السرور برهانپور بسرور و کامرانی بسر برده متوجه  
 خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند میر عبد الکریم امین جزیه بعرض  
 رساند که جزیه تمام بلده برهانپور سال گذشته بیست و شش هزار  
 روپیه داخل خزانه سرکار گشته خانه زان در مدت سه ماه از  
 پورجات نصف بلده یک لک و هشت هزار روپیه ماند سرکار ساخته  
 الحال امیدوار است که در رکاب همراه باشد و خدمت جزیه  
 بدیگری مقرر شود بعد عطای اضافه و آفرین باد فرمودند خدمت  
 جزیه بحال نایب خود گذاشته همراه باشد - مابین راه بعرض رسید  
 که دلیر خان که از شجاعان کار طلب و افغانان صاحب غیرت با نام  
 و نشان بود بغتة بدین عارضه بدنی و دیعت حیات نمود و در عوام

شهرت یافت که چون اعظم شاه خفیه وقت شب بدین دلیرخان  
 رفته بود و بهادر شاه اطلاع یافته بعرض رساند او خود را مهوم ساخت  
 و بعد داخل شدن خجسته بنیان پادشاه زاده محمد معظم را  
 برای تسخیر قلعبجات و تنبیه کفار رام دره و پادشاه زاده  
 محمد اعظم را برای تسخیر سالیمر متصل قلعه ملهیز سرکار بکلانه  
 که از چند سال در تصرف غنیم لئیم در آمده بود چنانچه بذکر  
 در آمده مورخ فرمودند - پادشاه زاده محمد معظم که برای  
 رفتن طرف رام دره کون مامور گردیده بود ملک آباد کرده کفار  
 را همه جا تاخت و تاراج کنان داخل دره های قلب و کوه های  
 سربلک کشیده پر از اشجار خاردار و جنگلهای دشوار گذار گردید  
 و کفار بسیار زیر تیغ آمدند و دران سفر از خواجه ابوالمکارم که از  
 نمک پروردهای قدیم پادشاه زاده بود و آخر مخاطب بجان نثار  
 خان شد و دیگر بندهای پادشاهی تردد های نمایان و کفار کشتی  
 زیاده بظهور آمد اما از آنکه دران ملک سوای جنس ارزن و کاورس  
 و کودون که برای مسافر و مردم ملک دیگر اثر سمیت ازان ظاهر  
 میشود و نارجیل و فونل بهم نمی رسد و باسپ و شتر اصلا آب و هوای  
 آنجا راست نمی آید آدم بسیار و چهار پای بیشمار هلاک و تلف شدند  
 و از بی اسپ کار بجائی رسید که در طویل خاص پادشاه زاده اسپ  
 قابل سواری نماند و مردم لشکر بیشتر پیاده شدند و از نرسیدن رسد که  
 کفار از هر چهار طرف سر راه را گرفته بودند عرصه زندگانی بر لشکر  
 بر تبه تنگ گشت که توقف پادشاه زاده دران سرزمین دشوار گردید  
 بعد که بعرض حضرت خلد مکان رسید فرمان طلب حضور صادر شد



ذکر سوانح سال بیست و ششم از جلوس عالمگیر

پادشاه مطابق هزار و نود و سه هجری

پادشاهزاده محمد اعظم که برای تسخیر قلعه سالیگر مامور گردیدند بود اگرچه قلعه سالیگر نه آن چنان قلعه ایست که آن را محاصره میتوان نمود و اطراف آنقدر غارهای عظیم متصل دریای شور دارد که اگر لکها حوار در اطراف آن کوه سربفلک کشیده بمحاصره پردازند کاری نتوانند ساخت اما نیکنام خان نام قلعه دار سالیگر و موجودار سرکار بگلانه که دران ضلع بندوبست خوب داشت و سابقین قلعه سالیگر و سالیگر زیاده از شش کوه فاصله نداشت قبل از انتشار خبر تعیین شدن پادشاهزاده محمد اعظم قلعه دار غنیم را که در سالیگر بود بنامه و پیغامهایی التیام آمیز و فرستادن تحف و هدایای محبت انگیز بخود رام و محتمال ساخته مبلغ کلی از نقد و جنس رسانده قول فرمان عظامی منصب چهار هزاره برای او طلبیده باوجود رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک قلعه چنان تردد نمود که کار بمحاصره محمد اعظم نکشید و قلعه بلا تردد تیغ و سنان بتسخیر و تصرف مردم پادشاهی درآمد. اگرچه این معنی خلاف مرضی پادشاهزاده بوقوع آمد و شکوه زیاده نیکنام خان باتواع تمهید بحضور نوشت اما از آنکه تردد و معنی نیکنام خان موافق مرضی حضرت خلد مکن بود و کار بجنگ و آدم کشی منجر نگردیده شکوه به سفارش منجر گردید. چون در ایامیکه صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه دفعه ثانی بدکن رسیده برای تسخیر قلعهجات طرف گلشن آباد و کوکن نظام الملکی انواج تعیین نموده بودند اول بار قلعه رام سیج

که نسبت بقلمهای سر بفلک کشیدند دیگر کوهی ست مختصر  
 قلاب که اعلای توپ نداشت باندک توده بتسخیر و تصرف بندهای  
 پادشاهی درآمده بود و از شگون زود بتسخیر درآمدن قلمهای  
 نامیه دیگر نیز با امتداد ایام محاصره بتصرف درآمده بودند این  
 دفعه نیز حضرت خلدنمکان بقیاس عهد شاه جهان اول بار فوج  
 بپردازی شهاب الدین خان برای تسخیر قلعه رام سیج تعین فرمودند  
 و از شهاب الدین خان آنچه شرط سعی در محاصره نمودن و کندن  
 نقب و دراندن سورچال و بالا بردن دمدمه و پورش بود بظهور آمد  
 اما چون قلعه دار رام سیج از جمله مرهتهای آزموده کار و تجربه دیده  
 روزگار بود در مقابل خبرداری و تلاش او تردد افواج پادشاهی بجائی  
 نرسیده - محرز سوانح از جمله متعینه آن فوج بود چون دران قلعه توپ  
 آهنی نبود و چرم بحیار موجود داشت از چوب توپ ساخته چرم  
 گرفته بر وقت قابو آتش میداد که کاره توپ از آن بظهور می آمد بعده  
 پادشاه بتقاضای مصلحت شهاب الدین خان را بحضور طلبیده  
 خان جهان بهادر کوکلتاش را برای تسخیر آن قلعه تعین فرمودند  
 از خان جهان بهادر نیز آنچه شرط سرداری و تردد در ایام محاصره  
 بفعل آمده اگر بشرح و بهط برنگار باغراق منجر می گردد اما  
 کاری ساخته نشد یک روز خان جهان بهادر کوکلتاش وقت شب  
 فرمود که یکطرف قلعه بشهرت پورش مردم توپ خانه با مصالح  
 آتش بار و جمعی از مردم توپخانه و بحیاری از عمده و فعله بازار  
 بانگونی عام شورش تمام نمایند تا مردم قلعه آن طرف هجوم آورده  
 همان طرف شرط قلعه داری و احتیاطی که باید بظهور آرند و از

سمت دیگر صراف جسته صد دو صد نفر از جوانان سر بازار و تهمتان  
 فلکناز که در فن قلعه گیری هشت بر مناره می بستند و در قلعه  
 کشتی بدیدضا داشتند خفیه بدون شور و شر و مصالح یورش و  
 روشنائی اصلا همراه نداشته مار صفت بمدد کمند و انواع تدبیر  
 بالا برآیند و قلعه دار ازین تمهید خان جهان بهادر خبر یافته مقرر  
 نموده بود که در مقابل هنگامه و شورش هجوم یورش لشکر و مردم  
 بازاری قلعه باجمعی از تهور پیشگان با نفیری و نقاره و فریاد و غوغا  
 در دفعیه می کوشیدند و در انداختن سنگهای کلان و چپر های  
 آتش زده و لجانهای کهنه چرب نموده نیم سوخته تقصیر نمی  
 نمودند و از طرف دیگر یورش خفیه که خان جهان بهادر مقرر کرده  
 بود قلعه دار چند نفر جانباز تهور پیشه را با چنگهای آهنی بی هنگامه  
 شور و شر که صدا و ندای آدم بر نمی خاست نشانده انتظار  
 مهمانهای ناخوانده میکشیدند همینکه اول بار دو نفر بالا  
 برآمده سر از آن مکان برآوردند جوانان قلعه از آن چنگهای آدم را چنان  
 بر سر و صورت آنها فواختند که پوست سر را مع چشمها از کاسه سر  
 آنها برآوردند بصدمة پیایی از راهی که بدشواری تمام باختیار خود آمده  
 بودند سر و دست و پا باخته غلطان همراه دیگران که از عقب  
 می آمدند بیابین رسیدند - بعد از رزی یکی از سانس طریقه  
 خان جهان بهادر اتماس نمود که من در فن تحخیر جن دست  
 تمام دارم یک مار طلا بوزن صد توله ساخته بدست من داده مرا  
 پیش آهنگ یورش نمایند امید تمام است که بمدد چتیان تا  
 دروازه قلعه بند نشوم خان جهان بهادر فرمود مطابق گفته او بعمل

آورده پورش نمودند نصف راه طی نموده بودند که گواه آن رستم  
 سن چنان بر مینه او رسید که از دست او پرید و خود او فلکب  
 زبان تاپاپین بند نگردید - حاصل کلام بعد تردد بسیار که کاری  
 نپوانستند ساختی خان جهان بهادر نیز بموجب حکم از آنجا  
 برخاست - روز کوچ فرمود که چو بها که برای مصالح مرحله بعین  
 بخروج مبلغ کلی در زمین سنگ لاج فرو برده بودند آتش زلف  
 مردم قاعه بشوخی تمام بر کنگرهای اطراف جمع آمده به طبل و  
 نقاره عرفهای ناگفتنی بزبان آوردند - بعده قاسم خان کرمانی که  
 در سده سالاری و کار طلبی شهرت تمام داشت بدین خدمت  
 مامور گردید از لیز تردد نمایان بظهور آمده اما کاری ساخته نشد  
 آخر پادشاه تسخیر آن قلعه را موقوف بر وقت داشته قاسم خان را  
 بر خدمت دیگر مامور فرمودند بعده که سنجهای نابکار قلعه دار  
 رام سیج را بفرستادن خلعت و کتاف مرصع و مبلغ نقد بر قاعه داران  
 دیگر امتیاز داده از آن قلعه تغیر نموده بر یکی از قلعه های نامی دیگر  
 مقرر فرمود نیک نام خان قلعه دار سلطین معرفت عبدالکریم نام که یکی از  
 زمینداران اطراف رام سیج بود ساخته از قلعه دار جدید آن قلعه را  
 بتصرف و تسخیر پادشاهی در آورد •

الحال بدگر رفتن محمد اکبر بایران می پردازد - بعده که  
 محمد اکبر براهیری زفته مهمان سنجهای جهنمی گردید  
 اولاً از آن مردود سلوک و مدارات موافق خان پادشاه زاده بظهور  
 نمی آمد و برای مردمی که همراه محمد اکبر بودند خرج هم  
 برافه نمی رسید و تصدیع میکنند روزی قاضی آنجا بحضور محمد

سال ۱۰۹۲ ( ۲۸۵ )  
 قانعگیر پادشاه  
 اکبر را راه بیهولندی و خروشی آمد آنها بسببها میگفتند که دشمنان  
 مهاجم پایمال شوند محمد اکبر شنیده بر آشفته قاضی را بحضرت  
 مخاطب ساخت و بسببها نیز گفت که بحضور ما چنین کلمات  
 لغو گفتن و شنیدن از شما بدنام است و دیگر خبر تعیین فوج بهرداری  
 اعتقاد خان خلف الصدق جمده المک اسدخان برای تسخیر قلعه  
 راهبری نیز شهرت یافت لهذا محمد اکبر مصلحت درین دانست  
 که خود را بهر وجه بایران برساند و دو جهاز خرد ترتیب داده  
 قهیریه چهل روزه در جهاز موجود کرده خرواست روانه خود اقتداء سیدی  
 یاقوت خان حبشی که دران اطراف دریا کوس اناالملکی میزد  
 بملاحظه توهم پادشاه خرواست چند جهاز جنگی برای گرفتن مرز  
 پادشاهزاده مهیا سازد و آخر اتمام نمود و محمد اکبر با زاد و راحله  
 توکل همراه ضیاءالدیر محمد شجائی و چهل و پنجاه نفر معتمد  
 دیگر جهاز را سفری نمود و در راه بوجهاز محمد اکبر تفرقه و حادثات  
 عظیم رونان که بشرح و تفصیل آن نمی پردازد - آخر جهاز از ناموافقیت  
 ایام بجزیره توابع امام مسقط اندک و مسقطیان پادشاهزاد را گرفتار کرده  
 نزد امام مسقط بردند امام مسقط که بجای زمینداران عمده و حاکم  
 مستقل توابع قلمرو ایران است بحسب ظاهر در مهمانداری با  
 پادشاهزاده با دارو مدار پیش آمده بطریق نظربند نگاهداشته بجلدی  
 تمام بخدومت حضرت خلد مکان عرضه داشت نمود دران درج کرد  
 که اگر دو لک روپیه نقد و سون معافی عشر آنچه جنس مسقط  
 بندر رسوت بالای جهازات میبرد همراه یکی از بند های پادشاهی  
 پفرستند محمد اکبر را حواله او نموده روانه حضور زمائیم بعهده که بعرض

حکم سلطان رسید حکم بنام مقصدیان بندر صورت صادر گردید که  
 موافق التماس امام مسقط بعمل آرد مقصدی صورت حاجی دانش  
 نام را که از ملکه ناخدایان جہازات پادشاهی و خانه زادان موزونی  
 پادشاهی با همه زبان آشنا بود برای فرستادن مسقط و آوردن محمد  
 اکبر مقرر نمود - درین ضمن خبر رسید که بعد از خبر مقید گردیدن  
 محمد اکبر در مسقط و اراده ناصواب امام آنجا بفرمان روی ایران رسید  
 پدایی احکام تهدید آمیز برای روانه نمودن محمد اکبر با امام مسقط  
 باین مضمون رسید که مهمان ما را با اهتمام تمام زود روانه نماید و الا  
 فوج هامون گرد دریا نورد برای پایمال ساختن آن دیار رسیده  
 داند و حکم پیشخانه بیرون زدن و تعیین فوج نمودن بر امام مسقط  
 فرمود و امام مسقط ناچار پادشاه زاده محمد اکبر را حواله مردم شاه سلیمان  
 باعزاز تمام نمود - آنچه در ایران بمحمد اکبر گذشته اگرچه بروایت  
 مختلف مجموع گردیده اما آنچه از زبانی محمد هاشم تبریزی که  
 بخشی و واقعه نگار برهانپور بود و خواهرزاده محمد ابراهیم مستونی  
 الممالک ایران که برای آوردن محمد اکبر مهماندار مقرر شده بود  
 گفته می شد محرز سوانح شنیده بزبان قلم میدهد - بعد از خبر  
 رسیدن محمد اکبر به بندر تعلقه ایران بشاه سلیمان رسید محمد  
 ابراهیم را با سرانجام مهمانداری تعیین فرمود و مصور چاپک دست  
 مالی نژاد همراه داده حکم نمود که اول تصویر محمد اکبر را بلا  
 شهرت چنان بر صفحه مرقع نگاشته روانه اصفهان نماید که همراهان  
 محمد اکبر بلکه مردم شاه نیز خبر نیابند و برای تقدیم ضیافت و  
 سرانجام مایحتاج ضروری و آنچه مرغوب طبع پادشاه زاده و همراهان

سال ۱۳۹۴ ( ۲۸۷ ) هاله‌گیر پادشاه

از بلند خصلت برای بهرماندن و مهیا ساختن آنچه پادشاهزاده در هندوستان بدان خو پذیر بود مثل پان و انبه و انناس و دیگر ماکولات و ملبومات و خوشبوئی که در هندوستان بهم میرسد تاکید زیاده فرمود بعد از آن که محمد اکبر سه گروهی اصفهان رسید در باغ پادشاهی فرود آوردند و شاه سلیمان خود تا باغ استقبال فرمود محمد اکبر تا دروازه باغ رفته با پنج قطعه الماس و یاقوت بیفش بها با شاه ملاقات نموده گفت که اگرچه نزد بزرگان ایران غیر متعارف است که نذر و هدیه در دست گرفته با بزرگان ملاقات و ملازمت نمایند اما در هندوستان دست خالی بخد مت مرئی آمدن ترک ادب مت شاه باظهار شفقت تمام خیر مقدم گوین شعری از اشعار حافظ مشتمل بر شکر قدوم مهمان خواننده دانهای جواهر را از روی شفقت و اظهار اخلاص بر داشته در دستار خود گذاشت و محمد اکبر هم شعری از شعرهای حافظ در جواب شاه خواند و بعد از خوراندن حاضرین هر دو بر اسب سوار شده بالای پایندازی که از زینت و محمل کار کاشان و چینیها بندری تا مکان فرود آمدن محمد اکبر انداخته بودند باهم گپ زنان روانه شدند - نقل می نمود که چون شاه برامپی که سوار بود بصیار هموار راه میرفت و اسب پادشاهزاده شرمی و جلدی می نمود و چابک سوار محمد اکبر چنان اسب دیگر بجلدی رساند و محمد اکبر هم بجابکی تمام چنین خود را بر پشت آن اسب رسانده تبدیل مواری نمود که ناظران در تعجب مانده آنروین گفتند - بعد که بشهر رسیدند شاه از مکانی که راه مهمان خانه محمد اکبر جدا می شد جلوی اسب کشیده با احترام تمام بمکانی که برای فرود آمدن

از سفر ساخته بود مرخصی نموده گفت که فردا تا من بدیدن شما نیایم شما از جای خود حرکت نخواهید نمود و باز روز دیگر شاه بدیدن پادشاهزاده رفته مسجد نشسته کلمات دلبری و دلداری بمیان آورده محمد اکبر را همراه گرفته بخانه خود آورد و هر روز ضیافتهای رنگین و مجلسهای نوآگین می نمود چون فصل وایام خزان بود که در ایران چهل روز در ماه اشجار صحرا و باغات برای تبدیل لباس همه برهنه از برگ می شوند محمد اکبر را بداغ خود برده طبیعت نموده فرمود که بجای شگوفه و میوه از سرورید ریزه و کلان آبدار همه درختان ثمردار را آئین بزنی نمایند بعده که پادشاهزاده محمد اکبر بداغ تشریف برده آن وفور سرورید را تماشا و ملاحظه کرد و پادشاه نموده گفت چون دریاها می سرورید خیز بتصرف ملازمان شماست تمام اشجار باغ از سرورید آبدار شگوفه کرده و ثمر بار آورده اما در جواهر خانه هندوستان نیز آنقدر جواهر فراهم آمده که اگر خواهند از الوان جواهر آئین بزنی باغ می توانند نمود - روزی از بغداد تعلقه شاه خبر آوردند که فرزند اخیتر نام پسر از هندوستان رسیده و شاه از شنیدن آن پادشاهزاده پیغام فرستاد که آمدن پسر شما مبارکباد میخواهم مهمانداری برای آوردن او تعیین نمایم شما هم خط به پسر خود بنویسید پادشاهزاده محمد اکبر جواب داد که پسرهای من که در هندوستان گذاشته آمده بودم جد آنها نزد خود طلبیده پسر دیگر ندارم که آمده باشد باز پادشاه هر چند در فرستادن مهماندار باعزاز طلبیدن مبالغه نمود محمد اکبر در منع آن سماجت و انکار زیاده بکار برده بآن جوان پیغام داد که نشان پسر من چه



داری بفرستی او در جواب گفت بعد از که دو روز شوم نشان پهری  
 و پداری را خاطر نشان خواهم نمود محمد اکبر در انکار پسر بودن او  
 مبالغه از حد گذرانند تا آنکه آن جوان از غصه عدم قبول محمد اکبر  
 ریسمان را بخلق خود کشید منصوبان شاه خبر یافته ریسمان از  
 خلق او بر آوردند و شاه روز مره برای او مقرر کرد اما محمد اکبر  
 بقبول پهری او تن نداد - بعد از که تکلیف امداد برای آمدن هندوستان  
 بمیان آورد شاه جواب داد که تا حیات پدر شما مهمان عزیز ما نماند  
 بعد از که شما را کار به برادران افتد هر چه توانیم در امداد خواهم  
 کوشید بعد چند گاه که سلیمان شاه ودیعت حیات نمود و سلطان  
 حسین قائم مقام او گردید در تیمار داری و مهمان نوازی پادشاهزاده  
 نصبت بمابق زیاده کوشید - روزی پادشاهزاده بدستارین نوشته  
 جمده الماک آمد خان شهرت واقع حضرت خلد مکانی داده تکلیف  
 امداد فوج و خرچ بمیان آورد شاه حسین در جواب گفت که واقعه  
 نگران خفیه ما در تهته و بنادر هندوستان هستند که اخبار ضروری را  
 می نویسند بعد رسیدن خبر واقعی آنچه از ما خدمت بیاید خود را  
 معاف نخواهم داشت بعد از که خبر خلاف برآمد پادشاهزاده خجالت  
 زیاده کشید و در عزت و آبروی او تفاوت بسیار راه یافت آخر تکلیف  
 این معنی بمیان آورد که هوای مرز زمین عراق بمزاج من نمیسازد مرا  
 مرخص سازند که در توابع گوم سیر سرحد خراسان که نزدیک سرزمین  
 هندوستان است رفته بنشینم و بحکم آنجا بنویسم که بروقت مدد  
 فوج و رفاقت سرداران فوج بمن نمایند بعد از که خرچ در ماهه  
 برای پادشاه زاده مقرر کرده بر حصول توابع هرات نخواه

نموده حکم نوشتند که هرگاه پادشاهزاده محمد اکبر را با برادران و نوکران  
 پیکار اتفاق افتد پانزده هزار سوار از نوکران سرکار و مددگار مقرری  
 رعیتی همراه نمایند. بعد پادشاهزاده در توابع گرم و میر خراسان و فتنه  
 بخوشی و ناخوشی اوقات بصر می برد تا آنکه در آرزوی سلطنت  
 هندوستان در اواخر عهد حضرت خلد مکن ازین تنگنا مرای فانی  
 بروضه جاودانی شتافت • • بیست •

نزاع بر سر دنیای مومن در پیش • نه عمر خضر بماند و نه ملک اسکندر  
 ذکر سال بیست و هفتم از جلوس عالمگیر پادشاه  
 مطابق سنه هزار و نود و چهار هجری •

اگرچه محرر اوراق را بر سوانح این دوسه سال کما هو اطلاع حاصل  
 نشده که قابل تحریر داند و از جای دیگر نیز مسودات تسطیر احوال  
 این ایام بنظر نیامده که بر اعتماد آن قلمبند توان نمود اما آنچه  
 از زبان راویان ثقه مسموع گردیده و بحسب تعیّنات بودن برادر  
 شفران پناه محمد مراد خان که از تربیت یافتهای حضور بود  
 و بر اقوال او اعتماد کلی داشت و خود در سفر رام نره و حجابی  
 حیدرآباد مشاهده نموده بعد تحقیق اختلاف اقوال از پیش و کم  
 بزبان قلم می دهد اگر از روی نسخه و زبان راوی دیگر تفاوت کم و زیاد  
 بگوش مطالعه کنندگان دقیقه منج درآید معاف فرمایند •

بعد که در اوائل سنه بیست و هفتم از احمد نگر پادشاهزاده  
 محمد معظم را برای تسخیر قلعجات طرف رام نره که در تصرف  
 منصوبان منتهیای جهنمی نابکار بود و آن طرفها هرگز فوج  
 پادشاهی را اتفاق عبور نیفتاده بود برای تنبیه مفسدان آن

عالمگیر پادشاه

ضلع مرخص فرمودند و آتش خان داروغه توپخانه را با لطیف شاه  
 دکنی که مخاطب بسرفراز خان گردانده بودند و اخلاص خان  
 برادر بهلول خان و ناکو نام که از مرهتهای نام آور و واقف کار  
 آن طرف بود و خواجه مکارم که اصل از نوکران پیش آوردن های  
 پادشاهزاده معظم بود و در همان ایام او را بمنصب نهصدی  
 سرفرازی داده مخاطب بجان نثار خان ساخته بودند اگرچه کم  
 منصب بود اما در منصوبه بازی و رای سلیم و شجاعت منظور  
 نظر پادشاه گردیده بود همراه داده طومار فوج بندی بیست هزار  
 سوار درست نموده سعادت خان صرف محمد مراد را که بخدمت  
 واقعه نگاری کل دکن سرفرازی داشت واقعه نگاری فوج پادشاهزاده  
 را نیز ضمیمه آن ساخته همه را از عطای انعام اسپ و فیل و خلعت  
 و اضافه سرفرازی بخشیدند - مابین راه از پیش آمدن فوجهای  
 مقابله و درهای تنگ جنگهای عظیم با هر اول پادشاه زاده روداد  
 بعده که جمعی از مردم پادشاهی بکار آمدند مقهوران به تلبیه  
 رسیده فرار اختیار نمودند چون بموضع سانب گانور که قلعه قلب  
 آسمان شکوه داشت رسیدند حکم محاصره نمودند و از سرداران قلعه  
 کشا ترددات نمایان و شرط جانفشانی بظهور آمد و جان نثار خان و  
 دو سه امیر نامی دیگر زخم برداشتنند آخر در ایام معدود مفتوح  
 گردید - بعده که داخل ملک رام دره گردیدند چون دره بحیار قلب بود  
 و هوای آنجا بلشکر موافقت نمود و کافران از هر طرف هجوم نمودند  
 شورش کرده راه رسد غله از هر طرف معدود ساختند و از آنکه  
 یلغ طرف دریای شرر و دو طرف کوههای پراز اشجار زهر دار و

بارهای بسیار واقع شده بود لهذا غنیمت کبھی میزد و چارپا و  
 آدم کمتر به آنست از کبھی بر میگشت و از غذاهای که بکار چارپا و  
 انسان آید موای نارجیل و غله کودون که از خوردن آن اثر سمیت  
 ظاهر می شد جنس غله دیگر نبود و اسب و آدم بیشمار ضایع  
 و تلف میشدند و گرایی و کم یابی غله بمرتبه رسید که چندگاه آرد  
 گندم سه روپیه چهار روپیه را آثار بهم نمیدرسید و از جمله مردم لشکر  
 که از چنگ اجل نجات یافته بودند با نیم جانی که داشتند زار نزار  
 گشته هر نفسی که میزدند از باقی عمر غنیمت می شمردند اسب  
 در طوبه هیچ امیر نماند که بکار سواری آید تا بسپاه ناصران چه رسد  
 بعد از آنکه خبر این صعوبت لشکر بعرض رسید برای متصدی بندر  
 سورت حکم صادر شد که هر چه تواند غله بر جهازات بار کوه بلشکر  
 پادشاهزاده برای دریا بفرستد از جمله جهازات غله که از بندر مذکور  
 روانه شد غنیمت خبر یافته مابین راه که همه جاد دریا قلعهجات احداث  
 کرده آنهاست سر راه کشتیهایی ذخیره گرفته تا سخت آوزند چند  
 کشتی که از آنست تاراج مشهوران سلامت رسید بی بازار هر امیری  
 که در لشکر بود زیاده از می چهل پله غله فرسید تا آنکه حکم  
 مراجعت پادشاهزاده رسید همه جا جنگ گران خود را تا احمد نگر  
 بخدمت حضرت خلد مکان رساندند .

همیکنه بحضور رسیدند از آنکه ابو الحسن قطب الملک فرمان  
 روی حیدر آباد بانفعال قبیح از پیران ملک بمادنا و آکنا که  
 هر دو کافر شدید العداوت بودند و سختی و ظلم زیاده بر مسلمانان  
 میگذشت و فسق و فجور علانیه از رواج مسکرات و اهور و لعب

زیاد بعرض رسید و علاوه آن در امداد سلبهای جهنمی دارالحربی در ناخت ملک و تسخیر قلعجات و رساندن لگا هون نقد خود را بدنام و زبان زد عالمی ساخته بود درین ضمن میر هاشم نام پسر مید مظفر که از امرای مقرب ابوالحسن گفته می شد و ابوالحسن پادشاهت او کامیاب سلطنت گشته او را بیای وزارت رسانده باز بسبب عدم موافقت بهنمائین مادنا و آگدا چنانچه در ذکر سلطنت ابوالحسن مفصل بگزارش درآمده او را از وزارت معزول ساخته منصب وکالت و اختیار سلطنت بآن هردو کافر داده بود بحضور رسید بوسیلئ مقربان بارگاه بانواع نالش ترغیب و رهنمائین مهم تسخیر حیدرآباد و خلاصی و طلب مید مظفر پسر خود که بطریق نظر بند نزد ابوالحسن بود نمود - و معا بعرض رسید که چند پرگنئ میر حاصل سرکار گلکنده و رامگیر تعلقه صوبه ظفر نگر بدعوی آنکه سابق داخل ملک تلنگانه بود امرای بد عاقبت او بتصرف خود آورده اند پادشاه کشور ستان بفکر تسخیر حیدرآباد و استیصال ابوالحسن افتاده ابتداء خان جهان بهادر کوکلتاش را با پسران او که هر یکی خصوص همت خان بهادر که ازیکه بهادران کشور کشا بود با راجه رام سنگه و جمعی از امرای دیگر برای تاجیه و تادیب منصوبان ابوالحسن و بر آوردن پرگنات از تصرف آنها تعیین فرمودند بعد پادشاهزاده محمد معظم را با فوج گران که صفدر خان صفدر و امتقاک خان پسر جمده الملک و ملتفت خان و مید عبد الله خان بارهه و جان نثار خان و دو سه راجه نامدار و دیگر جمعی از امرای رزم دیده را بر عیانت

مطای امانه و امین و فیل و جواهر و نقاره سرافرازی و غنیمت

برای تسخیر ملک تنگانه مرخص فرمودند .

و در همان ایام میرزا محمد مشرف غسلیخانه را که از تربیت یافتنهای حضور و مرد زبان آرزو مزاج دان حضرت خلد مکان بود نزد ابو الحسن قطب الملک مرخص فرموده پیام نمودند که بعرض ما رسیده که نزد تودور الماس مربع خوش قطع شفاف بوزن صد و پنجاه سرخ است آنرا با تحف دیگر که داشته باشد بقیمت در آورده منجمله باقی پیشکش ارحال داره و در خلوت ارشاد فرمودند که ما ترا برای آن پارچه سنگهای ناکاره که اصلا احتیاج آن نداریم نمیفرستیم بلکه بدین شهرت برای دریافت و تحقیقات بعضی افعال قبلیحه که از طرف او بعرض ما رسیده می فرستیم و کلیه فرض ما این است که چون ترا از خانه زادن جان نثار و مزاج یافتنهای خود میدانیم میخواهیم که مثل دیگران بطمع رعایت مال نریفته او نشوی و موافق مرضی او بخوش آمد او نپردازی بلکه در کلمه و کلام چندان بی محابا و درشت پیش آئی که او هم بانو درشتی نماید و برای ما هجتی و دست آویزی بجهت تنبیه و استیصال او باشد و تامقدور با او برهم زنی و اصلا رعایت ادب او در هم کلامی خلا و ملا منظور نداری - بعده که میرزا محمد رفته ابلاغ حکم نموده المامها که بدان وزن و صفت که فرموده بودند طلب نمود ابو الحسن باظهار قهقهه شدید جواب داد که ندارم اگر میداشتم معاذرت خود دانسته بدون صدور حکم بحضور ارحال میدنمودم - چنانچه

مطابق در عهد اهل حضرت آنجه الماس لائق ارمال بارگاه جهان  
 مطاع از کان برآمده بود و عبد الله قطب الماک داشت موافق  
 حکم و بدون ورود فرمان بحضور ارسال داشته بود. و چند پارچه  
 الماس تراشیده و فا تراشیده پیش بها مع یا قوتهایی زمانی که قبل  
 ارمال داشت حواله نمود بعده در کلمه و کلام اکثر میرزا محمد  
 موافق ارشاد عمدا بر حرف ابو الحسن ایراد گرفته بی محابا  
 در سوال و جواب پیش می آمد و قائل می ساخت اما روزی  
 بتقریب بعضی مذکورات از زبان ابو الحسن بر آمد که ماهم  
 پادشاه این الکه محقر گفته می شویم میرزا محمد از راه تشبیح و  
 توییح بر آشفته گفت که شمارا نمی رسد که لفظ پادشاه بر خود اطلاق  
 نمایند از اجتماع چنین کلمات که بسمع حضرت عالمگیر میرسد زیاده  
 ماده گرانی خاطر مبارک پادشاه می گردد. ابو الحسن در جواب  
 گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است تا که ما پادشاه  
 گفته نشویم حضرت عالمگیر پادشاه پادشاهان نخواهند گفت .

مكرر اوراق این مذکور را مكرر از زبان میرزا محمد که نزد  
 خود محمد مراد خان نقل می نمود شنید میگفت که در هیچ  
 کلام من ایراد نگرفتم که ابو الحسن را لاجواب نساختم الا درین  
 مذکور که ابو الحسن مرا لاجواب ساخت - القصه بعده که میرزا  
 محمد از نزد ابو الحسن مراجعت نمود و خبر تعیین افواج قاهره  
 بسرداری پادشاه زاده محمد معظم و خان جهان بهادر کورکناس  
 بابو الحسن رحید ابراهیم خان عرف حمینی بیگ را که از  
 امرای بنده و سپه سالار حیدر آباد گفته میشد مخاطب بخلیل الله

عالمگیر بادشاه

( ۲۹۶ )

حذره ۱۰۹۴

خان ساخته با شیخ منہاج و رستم راو که از زارداران صاحب  
 السیف و القلم و مشہر ابو الحسن و پسر عموی مادنا وزیر  
 بود و دیگر امرای رزم جوی کارزار دیده با سی چهل هزار موار  
 در مقابل فوج پادشاهی مرخص فرمود - بعدہ کہ فوج سابقین  
 سرحد بیجاپور و حیدر آباد نزدیک ہم رسیدند از آنکہ پادشاه زادہ  
 محمد معظم نمی خواست کہ تا مقدور کار بجنگ کشد بخلیل اللہ  
 خان پیغام نمود کہ اگر ابو الحسن باظہار ندامت و التماس عفو تہ صیر  
 پیش آمدہ دعوت اختیار مادنا و آکنا را از امور ملکی کوتاہ نمودہ  
 مقید سازد و دویم آنکہ پرگنات حیرم و رامگیر وغیرہ کہ بنصب از تصرف  
 بندهای پادشاهی بدعوی بیجا بر آورده دست ازان برداشته باز  
 حوالہ منصوبان پادشاهی نماید دیگر آنکہ باقی پیشکش سابق و  
 لاحق بلا توقف و اہمال روانہ بارگاہ آسمان جہا سازد برای عفو  
 تہ صیرات او بحضور معروض داشته آید - امرای ناقص عقل دکن از  
 راہ غرور بجوابہای مہمل پیش آمدہ در دفعیہ غضب پادشاهی  
 نتوانستند پرداخت تا آنکہ کار بجنگ و صف کشی طرفین منجر  
 گردید و از ہر طرف فوجها بجانبش در آمد - از جملہ محاربات کہ  
 با خان جہان بہادر کوکلتاس روی دادہ اگرچہ ہمہ را درین انتخاب  
 کلام بزبان خاصہ نہی توان داد اما مجمعی از ذکر یک جنگ باحاطہ  
 بیان می آرد - روزی محاربتہ کہ با خلیل اللہ خان رداد ہمراہ  
 خان جہان بہادر زیادہ از دہ ہا زدہ ہزار موار نبود و با امرای ابو الحسن  
 زیادہ از سی ہزار موار جرار بود و ہراولی بہمت خان بہادر  
 مقرر نمودہ بودند - از صبح کوس و کرنای رزم بلند آوازہ گردید



سنه ۱۰۹۴ ( ۴۹۷ ) هالمگیر پادشاه

و صدای توپ و غرش بان میدان زمین و آسمان پیچید و چنان  
مجاربه عظیم روانه که تا سه پهر روز از هر طرف پشتهای کشته پدید  
آمد و از جوی خون سطح زمین گلزار گردید و اکثر سردار های  
طرفین زخمی گشتند و چهار طرف فوج پادشاه را نگین و ار بمیان  
گرفتند \*

سپه از دور تیغ برهم نهاد \* زره دیده از بیم برهم نهاد  
و بر همت خان بهادر که هراول فوج بود چنان عرصه تیر و تنگ  
گردید که هر بار برای طلب کومک و باظهار ذالش غلبه غنیم  
پیغامها از نزد او میرسید - و خان جهان بهادر بمرتبه مغلوب  
انواع دکن گردیده بود که فکر خلاصی خود او بر او دشوار می نمود و  
هر ساعت بر هجوم لشکر دکن می افزود - درین ضمن پری خان که  
ملقب همت بهته که از مبارز پیشگان جانباز مشهور گفته می شد  
و سنگ دامت او از دور کار گویا بندوق می نمود اسپ تازان  
بهاله در دست خود را مقابل فیل خان جهان بهادر رسانده فریاد بلند  
نمود که فیل سواری خاصه سردار کدام است و خواست که نبره طرف  
خان جهان بهادر اندازد خان جهان بهادر بفریاد آمد که  
خاصه منم و او را فرصت بهاله انداختن نداده بقبضه کمان تیر  
در آورده تا بذاگوش کشیده برو انداخت که از بالای اسپ سرنگون  
ساخت و بر تمام فوج پادشاهی عرصه تنگ گردید و هر ساعت  
از طرف هراول و چنداول پیغام غلبه غنیم میرسید و هیچ نمانده  
بود که هزیمت بر فوج خان جهان بهادر افتد درین حالت فیل  
دمت راجه رام حنگه که در فیلیخانه او بسته بود فیلبان زنجیر سه

چهارمینی در دهن او داده او را واکرده میان فوج همت خان بهادر  
 هراول رساند و راتهای نامی و مبارزان صف شکن فوج ابوالحسن  
 مقابل همت خان بهادر اسپان بجولان درآورده بودند فیل مقابل  
 هر کدام که حمله می آورد از صدای زنجیر و صدای خرطوم فیل  
 قزلباش تمام در لشکر خصم افتاد و اسپان دوسه سردار نامی  
 برقص بلا درآمده چراغ یا گشتند و سواران خود را از بالای زمین  
 بزمین سرنگون ساختند و هزیمت بر فوج دکن افتاد و خان جهان  
 بهادر حکم شادمانه فتح نواختن نموده همانجا خیمه زدند فرمود  
 و غذایمت بسیار و اسب و فیل بیشمار مع توپخانه بدست مردم  
 پادشاهی افتاد و چند روز دران سرزمین مقام نموده انتظار فوج  
 پادشاه زاده و بعضی سرداران که عقب مانده بودند کشیده جان نثار  
 خان عرف خواجه مکارم را برای تسخیر گدهی میرم که در تصرف  
 منصوبان ابوالحسن رفته بود تعیین نمودند و جان نثار خان بعد  
 تردد نمایان گدهی مذکور را بتصرف خود درآورده نهانه قائم نمود  
 و فوج دکن اطراف گدهی بورش نموده بمحاصره پرداختند و جان نثار  
 خان مکرر از گدهی برآمده با فوج دکن مقابله نموده سرداران  
 ابوالحسن را هزیمت داده در محافظت گدهی استقامت ورزید  
 تا آنکه ده هزار سوار دیگر از فوج خاصه مادنا و رستم را که در  
 اطراف برگلات بودند و نونگهداشت بدو خادیم الله خان رسید و  
 فوجها مقابل پادشاه زاده آمده چند روز به بیغامهای قدر آمیز  
 گذرانیدند آخر کار مقابله صعب افتاد و سه روز جنگهای عظیم  
 در دکان در هر جنگ جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی